

# موش و گربه

عبدالرازاقانی

تهیه شده برای نشر الکترونیک توسط امیرحسین خنجی

[Ww.YasBooks.Com](http://Ww.YasBooks.Com)

---

اگر داری تو عقل و دانش و هوش  
بیا بشنو حدیث گربه و موس  
بخوانم از برایت داستانی  
که در معنای آن حیران بمانی

ای خردمند عاقل و دانا	قصه موس و گربه برخوانا
قصه موس و گربه منظوم	گوش کن همچو دُر غلتانا
از قضای فلک یکی گربه	بود چون اژدها به کرمانا
شکمش طبل و سینه اش چو سپر	شیر دُمب و پلنگ چنگانا
از غریوش به وقت غریدن	شیر درنده شد هراسانا
سر هر سفره چون نهادی پای	شیر ازو شدی گریزاننا
روزی اندر شرابخانه شدی	از برای شکار موسانا
در پس خمره می نمود کمین	همچو دزدی که در بیابانا
ناگهان موسکی زدی واری	جست بر خمب می خروشانا
سر به خم برنهاد و می نوشید	مست شد همچو شیر غرانا

گفت کو گربه تا سرش بکنم  
 گربه در پیش من چو سگ باشد  
 گربه این را شنید و هیچ نگفت  
 ناگهان جست و موش را بگرفت  
 موش گفتا که من غلام توام  
 گربه گفتا دروغ کمتر گوی  
 میشنیدم هر آنچه میگفتی  
 گربه آن موش را بکشت و بخورد  
 دست و رو را بشست و مسح کشید  
 بار الها که توبه کردم من  
 بهر این خون ناحق ای خلاق  
 آنقدر لابه کرد و زاری کردی

پوستش پر کنم ز کاهانا  
 گر شود روبرو به میدانا  
 چنگ و دندان بزد به سوهانا  
 چون پلنگی شکار کوهانا  
 عفو کن بر من این گناهانا  
 نخورم من فریب و مکرانا  
 مکر کم کن تو با مسلمانا  
 پس به مسجد بشد خرامانا  
 ورد میخواند همچو ملانا  
 ندرم موش را به دندانا  
 من تصدق دهم دو من نانا  
 تابه حدی که گشت گریانا

موشکی بود در پس منبر  
 مژدگانی که گربه تائب شد  
 بود در مسجد آن ستوده خصال  
 این خبر چون رسید بر موشان  
 هفت موش گزیده برجستند  
 بر گرفتند بهر گربه زمه  
 آن یکی شیشه شراب به کف  
 آن یکی طشتکی پراز کشمش  
 آن یکی ظرفی از پنیر به دست

زود برد این خبر به موشانا  
 زاهد و عابد و مسلمانا  
 در نمازو نیاز و افغانها  
 همه گشتند شاد و خندانا  
 هر یکی کدخدا و دهقانها  
 هر یکی تحفه های الوانها  
 و آن دگر بر های بریانا  
 و آن دگر یک طبق ز خرمانا  
 و آن دگر ماست با گره و نانا

آن یکی خوانچه پلوبرس  
 نزد گربه شدند آن موشان  
 عرض کردند با هزار ادب  
 لایق خدمت تو پیشکشی  
 گربه چون موشکان بدید بخواند  
 من گرسنه بسی بردم  
 روزه بودم به روزهای دگر  
 هر که کار خدا کند به یقین  
 بعد از آن گفت پیش فرمائید  
 موشکان جمله پیش میرفتند  
 ناگهان گربه جست بر موشان  
 پنج موش گزیده را بگرفت  
 دو به این چنگ و دو به آن چنگال  
 آن دو موش دگر که جان بردن  
 که چه بنشته اید ای موشان  
 پنج موش رئیس را بدرید  
 موشکان را از این مصیبت و غم  
 خاک برسر کنان همی گفتند  
 بعد از آن متفق شدند که ما  
 تابه شه عرض حال خویش کنیم  
 شاه موشان نشسته بود به تخت

افشاره آب لیمو عمانا  
 با سلام و درود و احسانا  
 کای فدائی رهت همه جانا  
 کردهایم ماقبول فرمانا  
 رزقگم فی السماء حفانا  
 رزقمن امروز شد فراوانا  
 از برای رضای رحمانا  
 روزیش میشود فراوانا  
 قدمی چند ای رفیقانا  
 تنشان همچو بید لرزانا  
 چون مبارز به روز میدانا  
 هر یکی کدخدا و ایلخانا  
 یک به دنдан چو شیر غرانا  
 زود بردن خبر به موشانا  
 خاکتان بر سر ای جوانانا  
 گربه با چنگها و دندانا  
 شد لباس همه سیاهانا  
 ای دریغه رئیس موشانا  
 می رویم پایتخت سلطانا  
 از ستمهای خیل گربانا  
 دید از دور خیل موشانا

کای تو شاهنشهی به دورانا  
 ای شهنشه اولم به قربانا  
 حرصش اکنون شده فراوانا  
 چون شده تائب و مسلمانا  
 شاه فرمود کای عزیزانها  
 که شود داستان به دورانا  
 سیصد و سی هزار موشانا  
 همه با سیفهای برانا  
 تیغهای در میانه جولانا  
 از خراسان و رشت و گیلانا  
 هوشمند و دلیر و فطانا  
 نزد گربه به شهر کرمانا  
 یا که آماده باش جنگانا  
 شد روانه به شهر کرمانا  
 که منم ایلچی ز شاهانا  
 عزم جنگ کرده شاه موشانا  
 یا که آماده باش جنگانا  
 من نیایم برون ز کرمانا  
 لشگر معظمی ز گربانا  
 از صفاها و یزد و کرمانا  
 داد فرمان به سوی میدانا

همه کردند پیش او تعظیم  
 گربه کرده است ظلم بر ماهما  
 سالی یکدانه میگرفت از ما  
 این زمان پنج پنج میگیرد  
 درد دل چون به شاه خود گفتند  
 من تلافی به گربه خواهم کرد  
 بعد یکهفته لشگری آراست  
 همه بانیزهها و تیر و کمان  
 فوجهای پیاده از یکسو  
 چونکه جمع آوری لشگر شد  
 یکه موشی وزیر لشگر بود  
 گفت باید یکی ز مابرود  
 که بیا پای تخت در خدمت  
 موشکی بود ایلچی ز قدیم  
 نرم نرمک به گربه حالی کرد  
 خبر آوردهام برای شما  
 یا برو پای تخت در خدمت  
 گربه گفتا که شاه گه خورده  
 لیکن اندر خفاتدارک کرد  
 گربههای براق شیرشکار  
 لشگر گربه چون مهیا شد

لشگر گربه از کهستان  
 روزم دادند چون دلیرانا  
 هر طرف رسماه جنگانا  
 که نیاید حساب آسانا  
 بعد از آن زد به قلب موشانا  
 گربه شد سرنگون زینانا  
 که بگیرید پهلوانان  
 به رفتح و ظفر فراوانا  
 لشگر از پیش و پس خروشانا  
 با کلاف و طناب و ریسمانا  
 این سگ رویاه نادانا  
 غیرتش شد چودیگ جوشانا  
 کند آن ریسمان به دندانا  
 که شدنی به خاک یکسانا  
 شاه از یک جهت گریزان  
 مخزن و تاج و تخت و ایوانا  
 یادگار از عبید زاکانا  
 که شوی در زمانه شادانا  
 مدعافهم کن پسر جانا

لشگر موشهای راه کویر  
 در بیابان فارس هر دو سپاه  
 جنگ مغلوبه شد در آن وادی  
 آنقدر موش و گربه کشته شدند  
 حمله سخت کرد گربه چوشیر  
 موشكی اسب گربه را پی کرد  
 الله الله فتاد در موشان  
 موشکان طبل شادیانه زدند  
 شاه موشان بشد به فیل سوار  
 گربه را هر دو دست بسته بهم  
 شاه گفتا به دار آویزند  
 گربه چون دید شاه موشان را  
 همچو شیری نشست بر زانو  
 موشکان را گرفت و زد بزمیمن  
 لشگر از یکطرف فراری شد  
 از میان رفت فیل و فیل سوار

هست این قصه عجیب و غریب  
 جان من پند گیر از این قصه  
 غرض از موش و گربه برخواندن